

می‌کنیم تا در تناقضات خودشان به زندگی ادامه دهند: دست‌کم برای این که از آن‌ها اصل‌های ثابت فراتاریخی نسازیم.

نمی‌دانم این تجربه چه قدر واقعی است. سعی در تعریف جدید از لغات از آن کارهای پرسابقه است. باز هم به نظرم تفکر زن‌ورانه و آموزش آن، آموزش بیان این تفکر و داشتن صدایی لازم است. زبان، به‌رغم کم و کاستی‌هایش هم‌چنان پایگاه مناسبی برای نمود بخشیدن به تجربه‌ی روزمره و انتقال‌پذیر کردن آن است. در این زبان، هر چه باشد، به کمک نام‌گذاری مجدد، استعاره، قیاس و تشبیه می‌توان فضاها و افق‌های تازه‌ای گشود. می‌توان این زبان را در تناسب با صدای ضعیفی که از ترس به گوش نرسیدن یا طنین جیغ گوشخراش را می‌یابد، یا پرشتاب و بریده‌بریده می‌شود، یا لحن تحکم می‌گیرد، میزان برد. آری باید اندیشه‌ای و صدایی یافت و هم‌زمان به یک خانه‌تکانی اساسی دست زد؛ هرچه موجود است، همه‌ی میراث فرهنگی، مکتوب و نامکتوب نیازمند بازنگری و بازنگاری است.

در پیوند با این افکار است که بازنگاری حکایت دختران قوچان تلاشی باارزش و مرجعی تلقی می‌شود و در پیوند با آن است که این افکار مسیری به طور موقت معلوم می‌یابد. □

حکایت دختران قوچان، نگارش افسانه
نجم‌آبادی، تهران: نشر روشنگران
(۱۳۷۴)، ۲۹۳ صفحه، ۷۰۰۰ ریال

پانویس:

* در این‌جا باید مورد اختلافی را هم مطرح کنم. آن‌جا که افسانه نجم‌آبادی می‌نویسد: "مثلاً مقوله‌ی بسیار مهمی در مقال نوگرایی مفهوم‌های تازه از وطن و ملت است، که یکی با پیکری زنانه (معشوقه یا مادر) و دیگری به صورت بدنه‌ای مردانه (ملت به عنوان جمعی از برادران) نگارش یافت." (ص. ۲۵۷) این‌جا منظور نویسنده را از نوگرایی نمی‌فهمم. از این جهان «عجوزه که عروس هزار داماد است» تا وطن در نوشته‌های نوگرایان همیشه، برحسب شکل‌بندی اجتماعی و تاریخی، «میهن» یا «وطن» زن و خاک و جسم بوده است و مردان یا پسرانش «روح» آن. داستان آن قدر کهن است که برای نگرش تاریخی بحث مفصلی می‌طلبد خارج از موضوع ما و یا بهتر است بگویم آن قدر کهن است که جمع و جور کردن آن به قصد فهمیدن منظور نویسنده برایم ممکن نیست. اما اگر بر این نکته تأکید کرده‌ام دلیلش آن است که در شرح و تفسیرهای ادبی غیرفارسی، شاید تنها راه شناخت و تفسیر زن‌ورانه از موضوع، حس شاعرانه‌ی این رابطه‌ی «جسم - زن» و «روح - مرد» در جریان تاریخی خود، دور از آن جهان مفاهیم آشنا، باشد و این کار یعنی به تمامی برخوردار شدن از زیبایی‌های اثر ادبی بدون سرنهادن به هیچ سازه‌ی

کیومرث در کشیده

۱ - آمریکا، سنگر به سنگر عقب‌نشینی

جنگ سرد تشکیل داد. جنگ بخش اعظم صنایع کشورهای اروپایی و نیز ژاپن را ویران ساخته بود، مرگ میلیون‌ها انسان در طی جنگ و رونقی که نظام سرمایه‌داری در پیش روی داشت، موتور نظام جهانی سرمایه را به تحرکی بی‌سابقه کشاند و آمریکا در این میان نقشی اول داشت. پرداخت وام به دو کشور آلمان و ژاپن و فراهم آوردن مقدمات موردنیاز برای بازتولید صنایع این دو کشور، به این بهانه انجام می‌شد که آن دو کشور را از توفان انقلاب به دور دارد و مانع‌گسترش بیش از پیش اردوگاه سوسیالیسم گردد. اما سرمایه برای انباشت مجدد خود نیاز به استثمار فزاینده‌ی کشورهای پیرامونی داشت. همین امر، مکان هندسی انقلاب را بعد از جنگ و با تثبیت رهبر نظام جهانی، از اروپا به کشورهای پیرامونی کشاند. انقلاب‌های رهایی‌بخش به علت تقابلی ایده‌ئولوژیکی شوروی در قبال ایده‌ئولوژی امپریالیسم، راه رشد به اصطلاح غیرسرمایه‌داری را انتخاب کردند. از اواخر دهه‌ی پنجاه تا پایان دهه‌ی هفتاد، انقلابات ملی و دمکراتیک و یا توده‌ای، کشورهای پیرامونی را دربرگرفت. در کشورهایی که بین نیروهای انقلاب توازن قوا به سود ناسیونالیسم در چرخش بود، ناسیونال سوسیالیسم چهره نمود و در اندک مدتی سوسیالیسم عربی و سوسیالیسم آفریقایی و... نقشی مسلط بر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی یافتند. چین و بعدها ویتنام و کوبا و تامیزانی کره شمالی راه توده‌ای انقلاب را در تدوین استراتژی‌های ملی خود مبنا قرار دادند. ترس از گسترش فزاینده‌ی امواج انقلاب در خاور دور، آمریکا را وادار به سامان‌دهی اقتصاد در چهار اژدهای زرد نمود، وام‌های کلان و بازار

بعد از پایان جنگ جهانی اول، آمریکا چه در عرصه‌ی اقتصاد و چه در عرصه‌ی نظامی، بزرگ‌ترین قدرت نظامی جهانی شد و می‌توانست در رأس این نظام جایگاه ویژه‌ی خود را در تدوین استراتژی دیپلماسی بین‌المللی اشغال نماید. این‌چنین نشد. آمریکا راه انزوا را در پیش گرفت و از ایفای نقش ممتازش در مناسبات بین‌المللی سرباز زد. جنگ جهانی اول شکل گرفته بود تا رهبر جدید نظام جهانی از دلش به درآید و این رهبر جدید قادر باشد ثبات و امنیتی را که جهان طالب آن بود بازگرداند. با شکست آلمان و راهی که آمریکا در پیش گرفته بود و پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، انگلستان و فرانسه خود را طراحان اصلی دیپلماسی بین‌المللی در نظام جهانی سرمایه‌داری یافتند. با پیدایی اتحاد شوروی، دو سیستم متضاد در اروپا مقابل هم صف‌آرایی کردند که هر یک در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، راه‌های متفاوت و متضادی را پیش‌روی داشتند. انگلیس را با یتی طرح اصلی دیپلماسی جنگ سرد نامید. از فردای تولد اتحاد شوروی، محور سیاست‌های انگلیس را محاصره‌ی اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور شوراها تشکیل داد. بعد از مدتی آلمان دوباره در عرصه‌ی اقتصاد جایگاه قبلی خود را به‌دست آورد و خواستار نقشی تعیین‌کننده برای خود در رأس هرم نظام جهانی شد. این هم‌اوردطلبی‌ها عاقبت به جنگ جهانی دوم ختم شد. بعد از پایان جنگ و شکست آلمان و ژاپن و ایتالیا، آمریکا راه تسلط مطلق بر رأس هرم نظام جهانی را در پیش گرفت. در حقیقت از دل جنگ جهانی دوم بود که رهبر واقعی نظام جهانی سرمایه‌داری خود را شناخت. با پیدایش اردوگاه سوسیالیسم، محور دیپلماسی جهانی آمریکا را نیز

مصرف آمریکا در اختیار آن‌ها نهاده شد تا جهان سرمایه‌داری از آن‌ها به‌منابۀ مدلی موفق از توسعه اقتصادی و سپس اجتماعی و سیاسی، در تقابل با کشورهای که موفقیت انقلابی را تجربه کرده بودند، به نخبگان و توده‌های مردم کشورهای پیرامونی ارائه دهند.

تضاد بین شوروی و چین بر سر شیوه‌های دستیابی به ساختمان سوسیالیسم، آمریکا را به رؤیایی شیرین کشاند. آمریکا که از دامنه‌ی رویه گسترش بحران اقتصادی در اقتصاد شوروی آگاه بود سعی نمود با کشاندن چین به سمت خود و با تهیه مقدماتی که در راه توسعه چهار اژدهای زرد، تدبیر کرده بود، چین را به توسعه‌ی اقتصاد آزاد و راه رشد

سرمایه‌داری ترغیب نماید. آمریکا اطمینان داشت که با رشد مناسبات سرمایه‌داری در چین، از نقش حزب کمونیست در رهبری چین کاسته خواهد شد و بدین طریق چین به گسست کامل از سوسیالیسم کشیده خواهد شد و با این تمهیدات راه توسعه‌ی انقلاب را مسدود خواهد ساخت.

رشد فزاینده‌ی اقتصاد آلمان و ژاپن و نقش برجسته‌ای که آن‌ها در تجارت جهانی یافتند، ضربه‌ی مهلکی بر جایگاه آمریکا در اقتصاد جهانی وارد ساخت. با فروپاشی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی که حول پیش‌برد سیاست جنگ سرد سامان یافته و از سرکردگی آمریکا بر نظام جهانی حفاظت می‌نمودند

مشروعیت بین‌المللی خود را از دست دادند و بحران مشروعیت، رهبری نظام جهانی را دربرگرفت. به تدریج از انحصار قدرت آمریکا در رأس هرم نظام جهانی کاسته شد و مشروعیت آن در بین بسیاری از کشورهای پیرامونی رنگ باخت.

رقبایی که هم‌اکنون از وضعیت ممتازی در اقتصاد جهانی برخوردارند خواهان صعود به نوک قله‌ی هرم هستند و رهبرانی را که علیه سلطه‌ی آمریکا بر کشورهای پیرامونی مبارزه می‌کنند، هدایت می‌کنند تا حوزه‌ی نفوذ خود را گسترش دهند و سنگر به سنگر آمریکا را از جایگاهی که اشغال کرده است به عقب رانند.

۲- دوره‌ی تمرکززدایی، پیش شرط موفقیت انقلابی

مرحله‌ی تمرکززدایی در نظام جهانی مرحله‌ای است که قدرت در رأس هرم مابین کشورهای مرکز توزیع می‌شود و برخی از آن‌ها به هم‌آوردطلبی‌های نظامی در برابر رهبر جهانی کشیده می‌شوند. بسیاری از تبیین‌کنندگان خصوصیات عام نظام جهانی، مرحله‌ی تمرکززدایی را مرحله‌ی طرح ساختارهای موجود اقتدار در نظام جهانی معنی کرده‌اند. مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که به این مرحله نقشی تاریخ‌ساز در تحولات آتی جهان می‌دهد به قرار زیرند:

- ۱- شرایط عینی موفقیت انقلابی در کشورهای پیرامون بیش از هر دوره‌ای در تاریخ فراهم می‌آید.
- ۲- در میان کشورهای مرکز و در خصوص اتخاذ

سیاست‌هایی علیه جنبش‌های مردمی در جوامع پیرامونی، چنددستگی پدید می‌آید.

۳- کشورهای مرکز در جلوگیری از اثرگذاری انقلابات عدالت‌خواهانه بر جنبش‌های ضدامپریالیستی و در سراسر کشورهای پیرامونی از توان لازم برخوردار نخواهند بود.

تجربیات تاریخی و نیز نتایج تحقیقات علمی بسیاری از محققین تاریخ نشان می‌دهد که موفقیت انقلابی در کشورهای جهان به چه‌گونه‌گی انطباق مرحله‌ی تمرکززدایی با امواج K و B جدول کندراتیف دارد. طبق جدول کندراتیف هر پنجاه تا شصت سال در ساختار اقتصادی سرمایه‌داری، امواج K یا دوره‌ی

بیست و پنج تا سی‌ساله‌ی اوج رونق و رونق تکرار می‌گردد. طول موج B یا دوره‌ی نزول و اوج نزول هم بیست و پنج تا سی سال در نوسان است. عموماً فعالیت انقلابی در طول اوج گرفتن امواج K افزایش می‌یابد اما موفقیت انقلابی زمانی به‌وقوع می‌پیوندد که بین مرحله‌ی تمرکززدایی و اوج گرفتن امواج K انطباق نهایی و مکانی ایجاد شود.

شواهد و مضمون درونی وقایع در شرایط کنونی، نشان‌دهنده‌ی آن است که نظام جهانی در حال گذار از مرحله‌ی مشروعیت‌زدایی به تمرکززدایی است. تمرکززدایی کار پایه‌های انقلاب را در جهان فراهم خواهد ساخت؛ توفان در راه است.

۳- جنگ و دیگر...!!!

عمدتاً و تاکنون هر رهبر جهانی طی پنجاه تا هشتاد سال بر نظام جهانی استیلا داشته است. بحران استیلا بر جهان، عاقبت قدرت‌های اصلی در رأس هرم نظام جهانی را به جهت تجدید تقسیم جهان به میدان‌های جنگ کشانده است. آیا بشریت شاهد گذار از مرحله‌ی تمرکززدایی به مرحله‌ی جنگ جهانی نوینی خواهد بود؟ در صورت وقوع جنگ جهانی دیگر، دامنه‌ی آن به جنگ هسته‌ای منتهی خواهد شد؟ آیا بحران قدرت در رأس هرم نظام جهانی عاقبت سبب انهدام بشریت خواهد شد؟

در شرایط تاریخی کنونی، شعار مبارزه با انهدام

بشریت و تکامل صلح‌آمیز جهان جمع‌کثیری از مردم را در کشورهای مرکز و پیرامون به دور خود گرد آورده است. اما این مبارزه زمانی می‌تواند مؤثر عمل کند که رابطه‌ی قانونمند خود را در مبارزه با استقرار عدالت اجتماعی و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و نیز بسیاری از مظاهر ارتجاعی به‌جای مانده از جهان باستان و جهان کلاسیک و عصر فئودالیسم محکم نماید.

در شرایط کنونی انطباق زمانی و مکانی مرحله‌ی مشروعیت‌زدایی و امواج B جنبش‌های گذشته‌نگری را باعث شده است که از مشروعیت مردمی در ابتدای

پیدایش خود به جریانی فراسوی توده‌های مردم تبدیل و عامل سرکوب و ایجاد بی‌تفاوتی سیاسی در کشورهای پیرامونی گشته‌اند، (طالبان در افغانستان و... نمای شماتیک چنین جریاناتی هستند) و قدرت‌های نوظهور در رأس هرم نظام جهانی برای عقب راندن رهبر نظام جهانی و صعود خود به بالاترین نقطه در رأس هرم جهانی، آن‌ها را به بازی گرفته‌اند. این دسته از نخبگان در صف مقدم رهبرانی قرار دارند که در تغییر و تحولات آتی، کلید طلایی استقلال کشور خود را به نازل‌ترین بهای ممکن به رهبر جدید جهانی خواهند فروخت.